

شیراز روزگار سعدی در تحول رویکرد از اصفهان به کیش

دکتر عبدالرسول خیراندیش

دانشگاه شیراز

تاریخ شیخ اویس نوشته قطبی اهری، سال وفات سعدی را ۶۹۰ هـ.ق دانسته است،^۱ درست یک قرن پیش از آن که به تاریخ تولد سعدی نیز نزدیک است. یعنی در سال ۵۹۰ هـ.ق طغرل سوم سلجوقی (حکومت ۵۹۰-۵۷۲ هـ.ق) کشته شد. طی این یک قرن که تقریباً با دوره حیات سعدی انطباق دارد، اصفهان، مهم‌ترین شهر همسایه زادگاه سعدی (شیراز) و خلیج فارس، مهم‌ترین کانون اقتصادی مجاور فارس، تحولات بسیاری را از سرگذراندند.

نظر به آن که اصفهان در عصر سلجوقیان بزرگ^۲ و در ادامه حکومت آنان در عصر سلاجقه عراق،^۳ پایتخت ایران بوده، وضعیت و موقعیت آن تاثیری قطعی بر اوضاع شیراز داشته است. زوال تدریجی دولت سلجوقیان و کشته شدن طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقیان عراق (عجم) نیز به طور مستقیم بر موقعیت شیراز و به طور کلی فارس موثر واقع شد. برای شناخت چگونگی این تحول لازم است توجه داشته باشیم که

با سقوط دیلمیان^۴ و برآمدن سلجوقیان، شیراز موقعیت پایتختی خود را از دست داد و اصفهان مرکز سیاسی ایران شد. از آن پس شیراز تابع اصفهان گردید و شعبه ایاز اتابکان سلجوقی موسوم به اتابکان سلغری بر فارس^۵ حکم راندند. طی بیش از یک قرن ونیم وقوع این تحولات، فارس تابع دولت سلجوقیان بود.

اگر چه در این مدت سلجوقیان عراق ضعیف شدند و به تدریج همدان را برای استقرار خویش در نظر گرفتند، اما شیراز نتوانست موقعیت روزگار دیلمیان را باز یابد،^۶ زیرا زوال دولت مرکزی سلجوقیان، همراه با رشد تدریجی اتابکان آذربایجان^۷ بود. دولت اتابکان آذربایجان نیز کم کم به آن درجه از قدرت رسید که ایلدگز فرمانروای معروف آن بر دیگر اتابکان برتری یافت. سپس چون خوارزمشاهیان^۸ ضربات نهایی را بر پیکر دولت سلجوقیان عراق وارد ساختند، اتابکان آذربایجان از این فرصت استفاده کردند و سراسر عراق عجم و از جمله اصفهان را جزو قلمرو خود ساختند. در واقع با مرگ طغرل سوم سلجوقی یک خلای سیاسی در نواحی مرکزی و غربی ایران یعنی عراق عجم به وجود آمد که قدرت‌های معارض متعددی را در رقابت با هم وارد ساخت. چنان‌که خلافت عباسیان در عصر الناصر، خوارزمشاهیان در عصر سلطان تکش و سرانجام اتابکان آذربایجان در عصر جانشینان ایلدگز، برای تسلط بر عراق عجم و به خصوص اصفهان درگیر رقابت شدند. در این میان فارس به زعامت اتابک سعد زنگی نیز فرصت یافت که موقعیت گذشته خود را تا حدود زیادی بازیابد و تلاش کند تا با بهره‌گیری از خلای سیاسی ناشی از زوال سلجوقیان، در نواحی مرکزی ایران بر قلمرو خود بیفزاید. بدین جهت فارس در روزگار نوجوانی و جوانی سعدی شاهد تکاپوی سلغریان برای تبدیل شدن به یک قدرت درجه اول در ایران بود. شرایط سیاسی آن عصر و به خصوص برای فارس چنین ایجاب می‌کرد که برای نیل به چنین موقعیتی اصفهان را در اختیار داشته باشد.

اما چنان‌که پیش از این گفتم، در مقدمه این دوران و پیش از همه این اتابکان آذربایجان بودند که عراق عجم را تصاحب کردند. آنان با کمک سلسله‌ای از فرمانروایان

عراق عجم موسوم به «ممالیک عراق عجم» بدین امر توفیق یافتند. ممالیک عراق عجم از سال ۵۹۰ تا ۶۱۴ هجری بر نواحی ری و اصفهان و همدان فرمانروایی کردند. طولی نکشید که خوارزمشاهیان نیز فرصت یافتند ممالیک خویش را بر بخشی از عراق عجم حاکم سازند و حتی سرانجام به طور کلی عراق عجم و ممالیک آن را مطیع خویش گردانند. این تحولات توأم با کشمکش‌های فراوان بود. آخرین فرمانروا از ممالیک عراق عجم اغلمش نام داشت که از ۶۱۱ تا ۶۱۴ هجری حکومت کرد.^۹

سعدی در روزگار جوانی خویش در سفری به همدان به سرای اغلمش وارد شده است. چنان‌که در حکایت پنجم از باب اول گلستان آن را بیان می‌کند.

این اغلمش در ابتدا وابسته به اتابکان آذربایجان بود، اما در پایان به خوارزمشاهیان پیوست. در نتیجه به تحریک و توطئه خلیفه عباسی به قتل رسید. این واقعه در سال ۶۱۴ هجری رخ داد و یکی از دلایل لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه به سوی بغداد همین واقعه بود. چنین تحولاتی همدان را کانون کشمکش میان خوارزمشاهیان، عباسیان و اتابکان آذربایجان ساخت. چنان‌که در نیمه اول قرن هفتم، همدان عامل مهمی در مبارزات قدرت در عرصه سیاسی ایران محسوب می‌شد. همدان این وضع را تا شامگاه سقوط عباسیان در سال ۶۵۶ هجری به دست مغولان حفظ کرد. یکی از نتایج این امر آن بود که اصفهان تا حدودی دور از چشم رقیبان، در معرض دست اندازی اتابکان فارس قرار گرفت. آن هنگام در غیاب یک فرمانروای قدرتمند، اصفهان دارای دو فرمانروا شده بود. یکی قاضی رکن‌الدین از آل صاعد و دیگر رییس کمال از آل خجند. قاضی و رییس اصفهان در رقابت‌های خویش دو گروه بزرگ از مردم اصفهان را با خود داشتند. قاضی صاعد، شافعیان و رییس کمال، حنفیان را رهبری می‌کردند. اتابک سعد با حمایت از قاضی صاعد توانسته بود نفوذ خود را در اصفهان افزایش دهد، اما این توسعه طلبی نتیجه‌ای پُرخسارت را به دنبال داشت. زیرا در سال ۶۱۴ هجری در پی لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه علیه خلیفه عباسی، نیروهای اتابک سعد در صدد پیش دستی برآمدند و در حالی که اصفهان را پشت سر می‌گذاشتند در حوالی ری با خوارزمشاهیان وارد

جنگ شدند. نتیجه جنگ، شکست و اسارت اتابک سعد بود. هر چند او سرانجام آزاد شد، اما اصفهان به دست خوارزمشاهیان افتاد. خوارزمشاه بلافاصله اصفهان و عراق عجم را ملک پسر خود رکن‌الدین ساخت و با در هم شکستن اتابکان آذربایجان و عقب راندن عباسیان برای یک دوره کوتاه عراق عجم را از حضور قدرت‌های متعارض خالی ساخت. این دوره کوتاه با حمله مغول به ایران در سال ۶۱۶هـ.ق به پایان رسید. سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷هـ.ق. در جزیره آبسکون جان باخت و رکن‌الدین فرمانروای عراق عجم نیز در سال بعد به دست مغولان کشته شد.^{۱۰}

اتابک سعد از این فرصت استفاده کرد و خود را از قید اطاعت خوارزمشاهیان فارغ ساخت، اما در سال ۶۱۹هـ.ق. با استقرار غیاث‌الدین خوارزمشاه در اصفهان، مکافات اقدام خویش را دریافت. در این سال غیاث‌الدین از اصفهان به شیراز تاخت تا کازرون را غارت کرد. اتابک سعد به سختی از این ماجرا جان سالم به در برد و در حالی که شیراز مأمن فراریان از مقابل حمله مغول گشته بود، سیاست صبر و سکوت را در پیش گرفت. سه سال بعد که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از هند به ایران بازگشت، اتابک سعد خود را در پناه او کشید، اما در همان حال با استقرار جلال‌الدین در اصفهان، آمال و اقدامات اتابک سعد در مورد اصفهان هم به آخر رسید. جانشین او؛ یعنی اتابک ابوبکر در سال ۶۲۴هـ.ق. حتی برای دفاع از اصفهان در برابر هجوم مجدد مغولان به کمک جلال‌الدین شتافت. نتیجه این جنگ نجات اصفهان بود و چون در سال ۶۲۸هـ.ق. جلال‌الدین در پی هجوم مجدد مغولان، ناپدید شد، اتابک ابوبکر فرصت یافت که بار دیگر درصدد دست‌اندازی بر اصفهان برآید. بقایای نیروهای خوارزمشاهی که به اصفهان آمده بودند، اتابک ابوبکر فرمانروای فارس را در کنار خود می‌دیدند. زیرا در پی ازدواج سلطان جلال‌الدین با خواهر اتابک ابوبکر، سلغریان مبدل به متحد خوارزمشاهیان شده بودند. مغولان که مجدداً اصفهان را مورد حمله قرار داده بودند، اکنون در نزدیکی شیراز قرار داشتند و سیاست دفاعی اتابک ابوبکر کمک به مقاومت اصفهان بود تا بدین ترتیب سد

راه مغولان به سوی فارس شود. این سیاست دفاعی همراه با به کارگیری سیاست قبلی مبنی بر کسب نفوذ در اصفهان با حمایت از قاضی صاعد همراه بود. اصفهان برای پنج سال مقاومت تحسین برانگیزی از خود نشان داد، اما در همان حال که به طور موفقیت آمیزی مغولان را زمین‌گیر ساخته بود، گرفتار جدال قدیمی میان صاعدیان و خجندیان نیز بود. در این میان صاعدیان و به تعبیری شافعیان که مورد حمایت اتابک ابوبکر فرمانروای فارس بودند، با شور و حرارت بیشتری با مغولان می‌جنگیدند. عاقبت حنفیان از دست رقیب به ستوه آمده به مغولان پیوستند. در پی جنگ داخلی که به قتل قاضی صاعد انجامید، شهر در سال ۶۳۳ه.ق. به دست مغولان افتاد.^{۱۱} مغولان هردو گروه شافعیان و حنفیان را کشتار کردند و شهر را به آتش کشیدند. بقایای نیروهای خوارزمی و مدافعین شهر به شیراز گریختند. سعدی در ضمن حکایتی از دوستی یاد می‌کند که در جنگ‌های اصفهان علیه مغولان در سال ۶۲۴ یا فاصله سال‌های ۶۲۸ تا ۶۳۳ شرکت داشته است. این دوست دیگر دست از جنگجویی کشیده بود در پاسخ سعدی گفته بود:

بگفتا که از روز جنگ تتر بکردم من آن جنگجویی ز سر

اگر چه اتابک ابوبکر کوشید با کمک بقایای مدافعین اصفهان و از جمله بازماندگان لشکر خوارزمشاهی در برابر مغولان ایستادگی کند، اما سرانجام پس از سال ۶۳۳ه.ق. اطاعت از مغولان را پذیرفت. احتمالاً مقارن این احوال سعدی شیراز را به مقصد بغداد ترک کرده است.^{۱۲} در آن سال‌ها رقابت ناموفق سلغوریان با خوارزمشاهیان جای خود را به رقابت با عباسیان داده بود. در غیاب دولت منقرض شده خوارزمشاهی، سلغوریان آرزوی خویش برای توسعه نفوذ در عراق عجم از طریق اصفهان را در شرف تحقق می‌دیدند. هر چند در بدایت امر هجوم مغولان به اصفهان مانع اصلی این امر به شمار می‌آمد، اما در نهایت خلافت عباسی مانع عمده در برابر سیاست‌های اتابک ابوبکر شد. چارچوبه این تعارض نیز رقابت عباسیان با مغولان و برای نفوذ در ایران به خصوص نواحی همدان، یزد، کرمان، فارس و آناتولی بود. پیرو این خواست خلافت عباسی،

جمعی از علمای شیراز با اطاعت ابوبکر از مغولان و به طور کلی با سیاست داخلی او در فارس مخالف بودند. جمعی از سادات شیراز نیز با آنان همراهی می‌کردند. این تعارض حتی به صورت مخالفت اتابک ابوبکر با اهل حکمت نیز جلوه گر شد. نتیجه امر مهاجرت جمعی از علما از شیراز به قصد عراق و حجاز بود. چنان‌که *وصاف الحضرة شیرازی* در این باره می‌نویسد: که جمعی از اهل حکمت شیراز را ترک کردند.^{۱۲}

چنان‌که گفتم احتمالاً در اوایل دهه ۶۳۰ هـ.ق. سعدی شیراز را به قصد بغداد و تحصیل در آنجا ترک کرده است. از آنجا که راه اصفهان و همدان به دلیل هجوم مغول و نیز راه مناطق لرنشین به دلیل دشمنی میان اتابکان سلغری فارس و اتابکان لر بسته بوده، سعدی راه جنوب را برای سفر به حجاز و عراق انتخاب کرده است. چنان‌که خود می‌گوید: از راه تنگ ترکان سفر کرده است.

دوره اقامت در بغداد و سفر به نواحی پیرامونی آن از شام تا حجاز حدود بیست سال طول کشیده است. در این مدت بیست ساله که تا آستانه سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هـ.ق. می‌رسد، احتمالاً سعدی به همراه شیخ شهاب‌الدین سهروردی به سفارت به نزد سلغریان آمده است. طی سال‌های اقامت سعدی در بغداد، تعارض عباسیان با سلغریان بیشتر شده بود. در حالی‌که اتابک ابوبکر به اطاعت از مغول گردن نهاده بود و مغولان برایش لقب می‌فرستادند، خلیفه نیز کوشید با اعطای لقب وی را با خود همراه سازد.^{۱۴} مغولان از پایگاه‌های خود در آذربایجان مدام به عراق حمله می‌کردند.^{۱۵} عباسیان با اعزام شیخ‌الدین سهروردی به فارس تلاش داشته سلغریان به عنوان مهم‌ترین دولت باقیمانده در ایران را با خود همراه سازند. ظاهراً این سفر شیخ شهاب‌الدین که سعدی نیز با او همراه بوده از طریق خلیج فارس مسافرت به شیراز صورت گرفته است، زیرا سعدی خود می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب نصیحت چنین کرد بر روی آب

در آن سال‌ها خلیج فارس و به خصوص نواحی شمالی و مبانی آن بیش از پیش در قبضه تصرف اتابک ابوبکر درآمده بود. اتابک ابوبکر در سال ۶۲۸ هـ.ق. کیش را تصرف کرد و خاندان محلی بنی قیصر را معزول ساخت. سپس بحرین را نیز تصرف کرد.

تصرف کیش ثروت بسیاری را نصیب خزانه اتابک ساخت. چنان‌که آن‌جا را دولتخانه نامید. تصرف کیش و به طور کلی توجه به خلیج فارس در شرایطی صورت گرفت که سلغریان از دستیابی به اصفهان ناامید شده بودند. سیطره مغولان آرزوی دیرینه سلغریان برای تصرف عراق عجم را خاتمه بخشیده بود: هم‌چنین در پی تسلیم فارس در برابر مغولان، دربار سلغریان نیازمند درآمدهای بیشتری بود. به جز تجارت خلیج فارس و منابع مهم صید مروارید آن منبع مهم اقتصادی دیگری در دسترس اتابک ابوبکر نبود. سیاست او برای افزایش مالیات‌ها و نیز تصرف ارضی کشاورزی چندان موفق نبود. در همان خلیج فارس نیز به واقع او به کمک ملوک هرموز توانسته بود، بنی قیصر را بر کنار سازد. بنابراین در مرحله بعدی این ملوک هرموز بودند که با او به رقابت برمی‌خواستند. آنان از حمایت دولت قراختائیان کرمان برخوردار بودند و در همان حال جنگ با شبانکارگان نیز سلغریان را به خود مشغول می‌داشت. با همه این احوال اتابک ابوبکر و جانشینانش چاره‌ای جز اتکای هر چه بیشتر به تجارت کیش و منابع درآمد آن نداشتند.^{۱۶} سفرسعدی به جزیره کیش و داستان تاجر جهانگردی که نقل می‌کند، مربوط به همین دوره است. مسافرت دریایی سعدی از بغداد به شیراز را باید سفر بازگشت او به زادگاه خویش دانست که خود در توصیف آن می‌گوید:

سعدی اینک که به سر رفت و به پا باز آمد مفتی ملت و اصحاب نظر باز آمد

این بازگشت در شرایطی صورت گرفت که با رفع خطر حمله مغولان به شیراز و اقتدار کامل اتابک ابوبکر، شیراز و به طور کلی فارس امن و آسوده بود. سعدی در این باره می‌گوید:

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان رها کرده خوی پلنگی

با توجه به تالیف بوستان در سال ۶۵۵هـ.ق. و گلستان در سال ۶۵۶هـ.ق. در شیراز، می‌توان تاریخ بازگشت سعدی را اندکی قبل از سال ۶۵۵هـ.ق دانست. آن هنگام بغداد در معرض تهدید جدی مغولان بود و سفارت شیخ شهاب‌الدین نه تنها نتیجه این داشت، بلکه نیروهای دولت سلغریان فارس درحمله مغولان برای فتح بغداد شرکت کردند. سقوط

بغداد و قتل خلیفه المستعصم در سال ۶۵۶ه.ق. تألم و تاسف سعدی را در پی داشت. لذا در دو قصیده فارسی و عربی ناراحتی خود را ابراز کرده است:

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملک مستعصم امیرالمومنین

اما در همان قصیده نیز از سیاست اتابک ابوبکر در اطاعت از مغول حمایت می‌کند.

سعدی از آن پس، که فاصله سال‌های ۶۵۰ تا ۶۹۱ است، در شیراز ماند. صاحب ریاض الفردوس که عمر سعدی را ۱۰۲ سال ذکر کرده، می‌نویسد که او چهل سال آخر عمر را در شیراز مانده است.^{۱۷} فقط باید داستان سفر او به آذربایجان و مصاحبت با برادران جوینی را که در این جا استثنای کرد. فهرست بلند مدایح سعدی از فرمانروایان فارس در فاصله سال‌های ۶۶۰ تا ۶۹۰ه.ق. نشان می‌دهد که او در فارس بوده است. او در سال ۶۵۹ با مرگ اتابک سعدین ابوبکر و انقراض دودمان اتابک ابوبکر، شادی خود را با مدح سلجوق شاه فرزند سلغرشاه که به فرمانروایی فارس رسیده بود، نشان داد.

پی نوشت:

۱. قطبی اهری، تاریخ شیخ اویس، تصحیح عبدالرسول خیراندیش کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۸۱-۸۳، ص ۲۲۷.
۲. سلجوقیان بزرگ نامی است که برای شعبه اصلی سلجوقیان و اوج اقتدار آنان به کار می‌رود. در واقع سلجوقیان در هنگام خروج علیه غزنویان و در آستانه جنگ دندانقان (۴۲۹ه.ق!) اتحادیه‌ای مرکب از چند شاهزاده سلجوقی بود، اما در این میان طغرل بیک مقام و موقعیتی برتر داشت. بدین جهت در عین تقسیم ملک، طغرل و جانشینانش یعنی الب ارسلان و سپس ملکشاه که نواحی مرکزی ایران را در اختیار داشتند، شعبه اصلی محسوب شدند. این در حالی بود که یک شعبه از سلاجقه در کرمان، یک شعبه در آناتولی (روم) و یک شعبه هم در شام مستقر شده بودند. قدرت و اقتدار واقعی سلجوقیان نیز در دست سلاجقه بزرگ بود که اصفهان را به پایتختی برگزیده بودند و در اوج اقتدار شعب دیگر سلاجقه را هم تابع خویش می‌دانستند. تاریخ دولت سلجوقیان را از ۴۲۹ تا ۵۵۱ می‌دانند. در مورد این سلسله ر.ک: راوندی محمد بن علی، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، انتشارات علمی، تهران، بی تا.
۳. سلجوقیان عراق شعبه‌ای از سلجوقیان است که پس از سلاجقه بزرگ در نواحی عراق عجم یعنی حدود اصفهان و همدان حکومت کرده‌اند. این دسته از سلاجقه قدرت چندانی نداشتند. آخرین آنها طغرل سوم بود که در سال ۵۹۰ کشته شد.

۴. دیلمیان دارای دو شعبه اصلی هستند، آل زیار و آل بویه. شعبه اخیر به وسیله فرزندان بویه تاسیس شد و خیلی زود منشعب به آل بویه کرمان، ری، همدان، فارس... شد در این‌جا منظور آل بویه فارس است که مشهورترین آنها عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲) بود و آخرین آنها باکالیجار نام داشت. دیالمه فارس توسط سلجوقیان منقرض شدند و به جای آنها اتابکان در فارس مستقر گشتند.
۵. اتابکان سلغری. فرماندهان لشکرهای سلجوقی پس از خارج ساختن فارس از دست آل بویه، در آن ایالت با عنوان اتابک به حکومت رسیدند. اینان شامل سردارانی چون اتابک چاولی، قراچه، بوزابه، منکوبری خمارتکین و امثال آنها بودند، اما در اواسط قرن پنجم سنقرین مودود چون به اتابکی رسید، سلسله‌ای مستقل به وجود آورد که موسوم به اتابکان سلغری شد. سعدی شاعر معروف معاصر با این سلسله است و کسانی چون اتابک سعد و اتابک ابوبکر و آبش خاتون از آنان مشهور هستند. طول مدت این سلسله را تقریباً از ۵۴۳ تا ۶۸۶! دانسته‌اند.
۶. در مورد رونق شیراز روزگار دیلمان ر.ک. مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علیقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱، ج ۲، صفحه ۶۲۹ به بعد.
۷. اتابکان آذربایجان یا بنی ایلدگز شعبه‌ای از اتابکان سلجوقی بود. آنان از ۵۳۱ تا ۶۲۲! حکومت کردند. بعضی از این دسته از اتابکان عنوان اتابک اعظم دانسته‌اند. در مورد این خاندان ر.ک. مولف ناشناس، *المختارات من الرسائل*، تصحیح غلامرضا طاهر و ایرج افشار، انتشارات موقوفه افشار، تهران، ۱۳۷۸.
۸. خوارزمشاهیان سلسله‌ای از نسل انوشکین گرچه هستند که از روزگار سلجوقیان بزرگ گام‌های اولیه برای دستیابی به یک دولت مستقل را برداشتند. سپس در اواخر قرن ششم و به روزگار سلطان تکش (۵۶۸-۵۹۶!) یا از خوارزم فراتر نهاده به نواحی مرکزی ایران وارد شدند. سپس در دوره سلطان محمد خوارزمشاه تقریباً سراسر ایران را به تصرف درآوردند. علی‌رغم حمله مغول و تحمل ضربات هولناک این سلسله تا پایان قدرت جلال‌الدین (۶۲۸!) نواحی مرکزی ایران را در اختیار داشت.
- در مورد این خاندان ر.ک: ابراهیم قفس اوغلی، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، نشر گسترده، تهران، ۱۳۶۷.
- نسوی، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۵.
۹. ممالیک عراق عجم در اصل غلامان دولت سلجوقی بودند. علامه محمد قزوینی شرح جالب توجهی درباره آنان در *تعلیقات تاریخ جهانگشای جوینی* دارد و آنها را به شرح زیر بر می‌شمارد:
- کوچه مملوک اتابک پهلوان (۵۹۱-۶۰۰!)
 میاجق مملوک تکش خوارزمشاه (۵۹۱-۵۹۵!)
 ایغمش مملوک اتابک پهلوان (۶۰۰-۶۰۸!)
 منگی مملوک اتابک ازبک محمد (۶۱۲ یا ۶۰۸-۶۱۱)
 اغلمش مملوک اتابک ابوبکر (۶۱۲-۶۱۴!)

- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، انتشارات بریل، لندن ۱۹۳۷، ج ۳-
تعلیقات قزوینی ص ۴۱۱.
۱۰. برای تفصیل این رویدادها ر.ک:
- ابن اثیر، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۵، ج ۲۶، ص ۳۳ به بعد.
- عباس اقبال، *تاریخ مغول*، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۱۱ به بعد.
۱۱. در مورد وقایع اصفهان در این دوره ر.ک:
- مهتاج سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حسینی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ج
۲، ص ۱۵۸.
- ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، منشورات المكتبة المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۴ هـ الجزی الثامن، ص ۲۱۸
به بعد.
۱۲. بویل مورخ انگلیسی در مقاله‌ای سقوط اصفهان را در تاریخ دوم جمادی الاول ۶۳۵ برابر با ۲۱ دسامبر
۱۲۳۷ م. پیشنهاد کرده و در این مورد به دولت‌شاه استناد کرده است. ر.ک:
Mongols, p.p. ۳۳۱-۳۳۶. Boyle. The capture of Isfahan By The
۱۳. در مورد مسافرت‌های سعدی ر.ک:
- هانزی ماسه، تحقیق درباره سعدی، ترجمه محمد حسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، انتشارات
طوس، تهران چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۵۸ به بعد.
- ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج انتشارات فردوس، تهران، چاپ یازدهم ۱۳۷۳، ج سوم بخش اول،
صفحه ۵۹۲ به بعد.
۱۴. فضل الله بن عبدالله شیرازی، *تاریخ و صاف*، براساس چاپ بمبئی، انتشارات کتابخانه جعفری، تهران،
۱۳۳۸ ج م ص ۱۵۶ به بعد.
۱۵. همان جا.
۱۶. این فوطی، *الحوادث الجامعه و تجارت النافعه فی مانه السابعة*، المكتبة الویته، بغداد، ۱۳۵۱!.
۱۷. و صاف، همان جا.
۱۸. محمد میرک حسینی منشی، *ریاض الفردوس*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صراحان انتشارات موقوفه
افشار، تهران، ۱۳۸۵ ص ۴۶۴.